

تاریخ و کنگره تاریخ

« و من که بوالفضل، کتاب بسیار فرو نگرستم، خاصه اخبار، و از آن التقاطها کرده، در میانه این تاریخ چنین سخنها از بهر آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند، و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد، » (ابوالفضل بیهقی)

ماه گذشته، کنگره تاریخ، و به عبارت بهتر، نخستین کنگره تاریخ در تهران فراهم آمد، ما اگر بخواهیم ادعا کنیم و بگوئیم که این کنگره، يك کنگره بزرگ و در خورد تاریخ ایران بود، خود را گول زده ایم. هر چند شکوهمند برگزار شد و پیام شاه بر پیشانی آن میدرخشید، و بسیاری از رجال حتی تقی‌زاده را با صدلی چرخدار بدامن خود کشاند. و اگر هم بخواهیم، آنرا کوچک بشماریم و کم اهمیت بدانیم، بی‌انصافی کرده ایم، هر چند زرق و برق پیراهنهای کوتاه‌شکرت کنندگان لطیف کنگره شعر را در حاشیه آن نمیدیدیم! بیش از پانصد ششصد نفر دبیران تاریخ و جغرافیا، به ابتکار انجمن دبیران علوم اجتماعی تهران، صبح و عصر مرتباً آمدند و سאלنهای موزه جدید ایران باستان را پر کردند و سخنان دوستان و همکاران خود را به دقت شنیدند و سؤالاتی مطرح کردند و دست‌آخر چلو- مرغ چرب و نرمی در وزارت فرهنگ و هنر خریدند و رفتند، و خوشبختانه ساعتی که کنگره تمام شد، همه متوجه شده بودند که احساسی در درون آنها جوش می‌زند و آن اینست که احتیاجی مبرم هست تا تاریخ ایران از هر جهت و از هر جانب مورد مطالعه قرار گیرد و بالاتر از آن اینکه همه متوجه شدند و جمعی را نیز توجه دادند که در جزء شؤون فرهنگی ما بحثی و مقوله‌ای هم بنام تاریخ هست که از ارکان فرهنگ این مملکت است و پایه گذار قوام کارسیاست کشور است و آن چنان اهمیت دارد که بی‌وجود آن، سجل سیاسی و نظام اجتماعی مملکت منقوش و مختل خواهد ماند.

کنگره تاریخ، مجمعی نجیبانه و عمیق بود، و در ضمن، دستگاههای فرهنگی مملکت را به يك حقیقت تلخ و آفاق ساخت و آن اینکه متأسفانه تاکنون، در نظام اجتماعی و سیاسی ایران، به فلسفه تاریخ و اهمیت آن برای تعیین خط مشی اهل سیاست و بزرگان کشور، هرگز توجه نشده است.

شاید اغلب اطلاع داشته باشیم که بیشتر ممالک شرقی، سیاست خود را در نظام حکومتی خود از جهت فلسفه تاریخی روشن ساخته‌اند. ماکار به ممالک بزرگ عالم، آمریکا و روسیه یا فرانسه و آلمان و انگلستان نداریم، تنها به همسایگان شرقی خود اشاره می‌کنیم، زیرا هم وضع آنان تا حدودی از جهاتی مشابه ماست و هم تاریخ آنان با تاریخ ما پیوستگی دارد و علاوه بر آن بر اساس مناسبات سیاسی و اقتصادی ناچار از مامشاة و همقدمی با یکدیگر هستیم. امروز در کشور ترکیه، هیچ کتاب تاریخی نیست، چه خطی و چه چاپی، که از جهت

فلسفه نژادی ترك و تعیین هدفهای سیاسی آن کشور شناخته نشده باشد - محققان و اهل کتاب يكايك آنها را زیر و رو کرده ، هر جا هر جمله ای و هر عبارتی و مبحثی که مربوط به عثمانی و ترکیه و نژاد ترك باشد ، از مد نظر گذرانده ، تکلیف خود را در باره استفاده از آن روشن ساخته اند ، این تحقیق از سرزمین ترکیه شروع میشود ، و به کرانه های شرقی دریای خزر و شمال آن و به نواحی خوارزم و بخارا و سمرقند و بالاخره تبت و مغولستان و چین می کشد . در هر کتابی ، حتی اگر چند جمله کوتاه هم مربوط به نژاد ترك و تاریخ حکومت ترکان یا سکونت و نژاد آنان - حتی ترکمن ها - بوده باشد ، مورد بررسی قرار گرفته است و آرشیه های متعدد فراهم ساخته اند ، چنانکه وقتی مرحوم احمد آتش در کنگره خاورشناسان به ایران آمد ، مخصوصاً جستجو کرد و من گمنام را از میان یک هزار تن شرکت کنندگان در آن کنگره پیدا کرد و مباحثی را که در باب سلجوقیان و غزها - در کتاب « سلجوقیان و غز در کرمان » بدان اشاره کرده بودم ، مطرح ساخت و گفتگو کرد و من متوجه شدم که جمله به جمله آن کتاب در جاهایی و مراکزی مورد بررسی قرار گرفته است ، و امروز ما می بینیم که بهترین مقاله فی المثل - در باب جنگ ملازگرد (حکومت الب ارسلان) در ترکیه نوشته می شود که با آخرین تحقیقات اروپائی مطابقت دارد ۱ و حال آنکه ما میدانیم ، این جنگ را يك مرد بزرگ ایرانی - یعنی خواجه نظام الملک طوسی رهبری میکرد و او بود که سلطان راه کنار دریایچه وان کشاند و خود اهل و عیال سلطان را به همدان برد ، و چون جنگ پایان یافت رومانوس دیوجانس امپراطور روم اسیر و در برابر يك میلیون و نیم دینار باز خرید شد .

همسایه دیگر ما افغانستان ، سالهاست که فلسفه تاریخی خود را بر اساس شکفتگی نژاد آریایی درین سرزمین بنیاد نهاده ، و در طی نیم قرن اخیر استقلال خود توجه خاص به مسأله تاریخ و تاریخ نگاری میدول داشته است .

در افغانستان بسال ۱۳۱۰ شمسی (قریب چهل سال پیش) انجمنی بنام انجمن تاریخ تأسیس گردیده و همه جا از تقویت مقامات رسمی برخوردار بوده و در ابتدا دانشمندان ایران - دوستی چون احمد علی کهزاد ریاست آنرا داشتند و مرحوم سرور گویا با آن انجمن همکاری میکرد و اخیراً ریاست انجمن به آقای عبدالحی حبیبی دانشمند قندهاری افغان سپرده شده است .

این انجمن مجله ای مستقل بنام آریانا دارد که ۲۶ سال قبل تأسیس شده و بدون انقطاع انتشار یافته و هر جا نکته ای و اشاره ای دیده که مربوط به تاریخ افغانستان می شده آنرا نقل کرده و مورد بحث قرار داده ، چنانکه در فهرستی که اخیراً از دوره های این مجله به چاپ رسیده بیش از ۱۳۴۷ مقاله در باب تاریخ و جغرافیای افغانستان و مسائل مربوط به آن به چاپ رسانده است ۲ و خود بنده شاید نزدیک صد مقاله در باب سیستان و یعقوب لیث و سلطان محمود غزنوی در آن خوانده ام .

عراق همسایه عرب ما از جهت آرمانهای عربی و اسلامی و سیاست فرهنگی و تاریخی تکلیف خود را روشن ساخته و همپایه و همدوش سایر ملل عربی است و حداقل چیزهایی که در

۱- این مقاله اخیراً توسط آقای دکتر آلیاری ترجمه و تکمیل و در مجله دانشکده ادبیات

تبریز چاپ شده است . ۲- شماره مخصوص آریانا ، سال ۲۶ شماره ۴ ص ۵۴

کتب عربی میخوانیم و می بینیم ، مسأله عربیت بسیاری از بزرگان ایرانی است و حتی خلیج پارس را هم اگر در بعض نقشه‌های خود خلیج عربی ننویسد ، لااقل در کنار آن خلیج بصره می‌گذارد و یا جشنهای رازی و ابن‌سینا برپا می‌دارد . (و حال آنکه ما از برگزاری هزارهٔ بیهقی - بزرگترین مورخ خود هنوز غافل مانده‌ایم .) ۱

پاکستان ، دولت دوست و همزبان و همدل ما هم ناچار است که نظام سیاسی خود را از جهت فلسفهٔ تاریخی آن روشن کند و او البته درین مورد اساس کار را بر فلسفهٔ اسلامی نهاده است اما کم و بیش حتی خوانین سند و بلوچ هم کم کم پایه‌های کمکی این فلسفه خواهند شد و راشدی‌ها و امثال آن دانشمندان ایراندوست و فارسی گو کم کم در کنار کهزادها و گویاها و گل پینارلی‌ها خواهند نشست و محققان تازه نفس امثال پروفیسور جعفرها جای آنان را خواهند گرفت .

آنچه گفته شد ، نه تنها مایهٔ تأسف نیست ، بلکه موجب کمال انبساط خاطر است که درین کشورهای دوست و همسایه بهر حال به تاریخ و گذشتهٔ سرزمینهای آسیای میانه توجه می‌شود و باز باید اضافه کرد که تحقیقات دانشمندان همسایه ، هر چند بر اساس فکر ناسیونالیستی خودشان باشد ، باز کم و بیش مربوط به تاریخ ایران خواهد شد و گوشه‌هایی را روشن خواهد کرد و چنان می‌نماید که همهٔ راهها به رم ختم می‌شود . اما از آنچه درین جا عنوان شد ، مقصود اینست که ببینیم تکلیف ما درین میان چیست و محققان ما چه وظیفه‌ای دارند ؟

خوشبختانه کار محققان ما از یک جهت روشن و رو برآه است ، و آن اینکه بهر حال اصل موضوع و مادهٔ المواد تحقیق که خود تاریخ ایران باشد ، موجود است و اصالت دارد ، یعنی حداقل ۲۷۰۰ سال تاریخ مدون هست و هیچ احتیاج به تاریخ‌سازی و نسب‌پردازی نیست: نه احتیاج است که کردی را عرب کنیم و عربی را فارس و نه لازم می‌نماید که فارسی را هندو و هندویی را افغان جلوه دهیم . نخستین بیانیه کوروش را در بین‌النهرین دیده‌ایم ، و کتیبهٔ داریوش را در کانال سوئز بدست آورده‌ایم و لوحهٔ خشایارشا در کنار دریاچهٔ وان پدید آمده است و قبر دختر انوشیروان در بلخ زیارتگاه است ، و بر کتیبهٔ گورتیمور در سمرقند و سلطان محمود در غزنه و بر گرد مدرسهٔ خیوه شعر پارسی نوشته‌اند و هزار و صد و پنجاه سال پیش که بابک خرمی را از قلب دهات اردبیل به سامرای عرب‌نشین بردند و کارد در سینه‌اش فرو کردند ، گفت : « آسانیا » . فارسی بخت و بسیط و خالص و خلس ۱۱

پس امروز اگر ما در باب تاریخ گذشتهٔ خود صحبت می‌کنیم ، هرگز احتیاجی نداریم

۱- ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ بیهقی در سال ۳۸۵ هجری قمری در حارث آباد بیهق بدنیا آمده ، و اکنون درست ۱۰۰۳ سال قمری از تولد او میگذرد ، و من سه سال پیش برای نخستین بار در انجمن دیران علوم اجتماعی و سال پیش در مقدمهٔ آسیای هفت سنگ (ص ۳) یادآوری هزارهٔ او را کردم ، و اینک تکرار میکنم که تا قوم و خویشهای او در ماوراء اترک پیدا نشده‌اند و مزاری در ماوراء خواف و عشق آباد برایش درست نشده ، قبر واقعی او را در بیهق (نزدیکهای سبزوار) تعمیر کنند و یادای ازین مورخ بزرگ بنمایند و چه خوش بود که کنگره تاریخ بنام این بزرگ مرد افتتاح شده بود .

که برای خود فلسفه تاریخی بسازیم ، نژاد نو بیافرینیم و شخصیت و رجال تاریخی از چوب پتراشیم یا از همسایه قرض کنیم .

همان وادی است این بیابان دور که گم شد در آن لشکر سلم و تور اما بهر حال ، این روشنی راه و سر براه بودن تکلیف تاریخ ایران از اهل تحقیق و امثال ما « مزاربانان گورستان تاریخ » نه تنها اسقاط تکلیف نمی کند ، بلکه وظیفه تازه ای بدوش ما می گذارد. ما نمیتوانیم تنها بنام اینکه تاریخی کهن داریم که بهین دشت خاورمیانه را فرا گرفته ، از تحقیق و تتبع در آن طفره برویم و فرصت بدست دیگران بسپاریم ، چه به قول شطرنج بازان « هر کس با مهره سیاه بازی می کند همیشه يك بازی عقب است »^۱

مشکل تاریخ ما امروز اینست که هر کسی از چهار گوشه دنیا ، برای ما تاریخ خاصی می نویسد و ما هم آن تواریخ را می خوانیم و یا ترجمه می کنیم ، بدون آنکه متوجه بشویم که این تواریخ دروضع اجتماعی و روحیه مردم ایران چه تأثیری دارند ؟ تاریخی که در روسیه برای ایران نوشته می شود ، هر چند خدمتی قابل تقدیس است ، اما البته ما میدانیم ، که بنای آن بر اساس يك سیستم فکری خاص گذارده شده ، سیستم فکری تازه ای که نصف دنیا را در برابر خود برانگیخته است. کسی که در ترکیه جامع التواریخ رشیدی را چاپ می کند ، هر چند خدمتی با اجر کرده و چشم و عمر خود را بر سر این کار نهاده اما بهر حال هدف اصلی او توجیه مسائل مربوط به حوادثی است که درحول و حوش حملات غز و ترك و مغول دور میزند ، و گرنه چرا تاریخ جهانگشای نادری را چاپ نکرده است ؟ از همین مقوله باید شمرد تاریخ سایکس را و تمدن گوستاولوبون را و تاریخ عرب فیلیپ حتی را و سعدی شناسی حسینی علی محفوظ را و حتی تاریخ اخیر کمبریج را و غیره .

در ایران باید يك مرکز تحقیقات تاریخی بوجود آید که ابتدای کار و قبل از هر چیز ، تکلیف خود را در برابر این کوله بار سنگین که ۲۷۰۰ سال بروی هم انباشته شده است روشن سازد . کدام وقایع در تاریخ ایران اهمیت دارد ؟ چه شخصیت هایی در تاریخ ایران باید مورد مطالعه بیشتر قرار گیرند ؟ چه حوادثی در تکوین تمدن اساسی و اصیل ایرانی مؤثر بوده است ؟ چه وقایعی به شکستها یا پیروزی های مادی و معنوی ایران منجر شده ؟ کدام سلسله ها و کدام دوره ها از تاریخ ما درخور توجه و تعمق بیشتر است ؟ چه حوادثی هنوز آنچنانکه درخور است مورد مطالعه و تحقیق و موشکافی قرار نگرفته ؟ آیا هرگز مطالعه دقیق شده است که حمله عرب فی المثل برای ایران از نظر اجتماعی فواید آن بیشتر بود یا مضار آن ؟ آیا صفویه تا چه حد در خدمات خود موفق بودند ؟

پس از این کار ، نوبت تدوین آرشیم ملی میرسد . چه اسنادی باید عکس برداری و ضبط شود ؟ وجه دستگاهایی باید به این مرکز تحقیق کمک و یاری کنند ؟ از کتابخانه های بزرگ دنیا و آرشیم ملی کشورها - خصوصاً ممالک همجوار ، مثل ترکیه و هندوستان و عراق و افغانستان چگونه باید استفاده کرد ؟ این هشتاد هزار کتاب خطی فارسی کتابخانه های ترکیه را از چه راه میتوان مورد مطالعه قرار داد و در دسترس محققان گذاشت ؟ آیا نگارش تاریخ صفویه و نادر و قاجاریه بدون دسترسی به این آرشیم میتواند صحیح و دقیق باشد ؟

۱- و البته آگاه هستیم که « بزرگان سیه مهره بازی کنند ! »

همهٔ اینها مسائلی است که باید از طریق چنین مرکزی حل و فصل شود. بدبختانه در طی سالهای اخیر، کوچکترین توجهی به مسألهٔ مهم تاریخ ایران نشده است. ما در روزگاری مجلهٔ تاریخی یادگار را به حالت تعطیل در آوردیم و از صاحب امتیاز آن - مرحوم عباس اقبال سلب صلاحیت مجله نویسی کردیم که مجله «بلتن» و «الشرقیات» ترکیه و مجلهٔ «آریانا» افغانستان از منتهای مساعدت دستگامهای دولتی برخوردار بود، و وقتی جلال همایی و نصرالله فلسفی و پور داود را در دانشگاه بازنشست کردیم که خیال داشتیم جشنهای ۲۵۰۰ سالهٔ امپراطوری ایران را پایه گذاری کنیم.

روزی که مرحوم رشید یاسمی در پشت میز سخنرانی سکنه کرد و همچون صفحهٔ گرامافونی که کوك آن تمام شده باشد، آرام آرام از بیان سخن بازماند، آنوقت متوجه شدند که کسی نیست درس تاریخ اسلامی او را ادامه دهد، و سالها بعد، وقتی مجتبی مینوی را به دانشگاه فراخواندند، اهل تاریخ دانشکده همان عکس‌المعملی را در برابر او نشان دادند که مقاومت وجود «بلبیر گک» در برابر قلب پیوندی دکتر برنارد نشان میداد و بالاخره هم‌داری مسکن نتوانست این مقاومت را تضعیف کند، چنانکه هم‌امروز مینوی در امریکاست و دانشگاههای امریکا بتجلیل خاطر او را میخواهند.

اگر بفرض محال تصور کنیم که افراد تصور میکردند که عمر جاودان دارند، دانشگاه نمیبایست چنین تصور کند، و بعد از قضایای آذربایجان بجای اینکه دهها دانشجو را به ترکیه بفرستد که از بورسهای آن کشور برای دریافت دکتری استفاده کنند، لااقل ۵ نفر را خود بورس دهد که بروند و در باب تاریخ نگاری و تاریخ‌دانی جدید چیزی فرا گیرند. متأسفانه، دانشگاه تهران، در طی بیست‌سی سال سابقهٔ خود نه تنها باین مهم توجهی نکرده، بلکه از عوامل ضعف این فکر هم بوده است.

حتی یکی از کتابهای تاریخی مرحوم اقبال در زمان حیاتش توسط دانشگاه به چاپ نرسیده (یعنی حق التالیفی سهم او نشده) و آن مرحوم ناچار بود کتاب سمط‌العلی یا ترجمهٔ فووریه و خاندان نوبختی و تاریخ مغول را بناشرانی بسپارد که نه تنها حق التالیفی باوندهند، بلکه چیزی دستی هم ازو بگیرند، یعنی لااقل پول تا کسی را برای رفتن بجای پخوانه و غلط‌گیری از جیب خود بدهد.

حتی یکی از سی‌چهل جلد کتاب تـساریخی و ادبی استاد فلسفی، در دانشگاه، زمان اشتغال او، بجای نرسیده است - و تنها وقتی شاه‌عباس او در دانشگاه به چاپ رسید که اولاً دوبار قبلاً چاپ شده و جای خود را باز کرده بود، و ثانیاً، يك سال قبل از آن ابلاغ بازنشستگی فلسفی را بدستش داده بودند، درست داستان بارهای نیل است و دروازهٔ رودبار و دروازهٔ رزان طوس!

کارحفظ کرسی بدانجا رسید که جوانان و تازه آمدگان، ناچار میبایستی گوش بخوابانند و منتظر بمانند تا خدای نکرده استادی در گذرد و جای خالی کند، تا آنان جای پائی بیابند و آنوقت بجای اینکه از حسرت استاد درگذشته، ماتم بگیرند، قلباً خوشحال شوند و بزبان

حال مثل دهاتیهای ما بگویند ، « د برو که کنجو خالی شد ، ا »

دانشگاه تهران متأسفانه هرگز در فکر آن نبود تا قدر همان چند تنی را هم که از پیش خود دود چراغ خورده بودند و میخواستند برایگان در خدمت دانشگاه باشند بشناسد . روزیکه رضاشاه فقید پایه دانشگاه را ریخت ، اصل بر انتخاب فضیلت و لااقل فضل و معرفت بود و امثال بهارخراسانی و بهمنیار کرمانی و فاضل تونی بدون بستگی خانوادگی بدین محفل راه یافتند ، اما بعد از گذشتن ده بیست سال ، که پایه کرسیها محکم شد (در حالیکه کسانی مثل محیط طباطبائی یا فاضلانی چون حسین سعادت نوری هرگز جای پائی نیافتند ، و در حالی که نقشه‌های مهندس سحاب در اطاقهای خود دانشگاه ، حتی دیوار تمان جغرافیا به دیوار آویخته بود ، هیچکس از نرسید ، تومرد بی سرمایه ، درد و اطاق اجاره‌ای چگونه توانستی دوره نقشه ایران و عالم را صدها نمونه بچاپ برسانی؟) یکبار دیدیم که کم کم نامه‌های دو قلو و بعداً سه گانه و چهار گانه مشابه در کادر آموزشی دانشگاه پیدا شد و اصل میراث و بستگی خانوادگی بر فضل و فضیلت پیشی گرفت و کرسیها زاد و ولد کردند و بچشم خود دیدیم که :

اول شب بوحنیفه در گذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد

چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شروان ساحر دیگر بزاد

اما در برابر ، نه تنها بیرون ماندگان از حصار دانشگاهی ، بجایی نرسیدند ، بل ، هم آنان که در درون و اهل اندرون هم بودند روی خیرری ندیدند و برخی خاموش ماندند و جمعی باز نشسته شدند و تنی چند « شب گریز » کردند !

بخاطر دارم ، وقتی ، شخصی بنام رودلف ماتسوخ ، از اهل چکوسلواکی در دانشکده ادبیات تهران بود ، او تحصیلات بسیار عالی کرده و کلیه زبانهای سامی ، آکادی ، عبری و لهجه‌های کنعانی و عربی و حبشی و لهجه‌های جنوبی آرامی و سریانی و لهجه‌های غربی و شرقی زبان آرامی را می‌دانست و همچنین از دانشگاه پاریس دکتری تاریخ مذاهب و فلسفه را گرفته بود و رساله دکتری او تحت عنوان اسامی اسلاوی در جغرافیای عربی گذشته بود ، پس از آن در دانشگاه براتیسلاوا لهجه‌های زنده آرامی (مندائی و سریانی جدید) را یاد گرفته بود و برای فرا گرفتن فارسی عازم ایران شده بود (۱۹۴۹ م) که در همین وقت تحولات سیاسی در

۱- در کوهستان پاریز که سردسیر است ، زمستان را در بخاری دیواری همزم میسوزانند تا اطاق گرم شود ، بخاری دیواری دو کناره دارد که معمولاً يك طرف پدر می‌نشیند و طرف دیگر مادر ، و این دو نقطه گرمترین جای اطاق است و اصطلاحاً آنجا را « کنجو » (یا ضم اول) گویند و بچه‌ها ناچار باید در برابر یا گوشه و کنار اطاق و کمی دورتر از بخاری باشند که البته حرارت بقدر کافی نیست . پسری همیشه خدا خدا می‌کرد که پدرش لحظه‌ای از کنار بخاری (که اصطلاحاً آنرا کنجو = مفرکنج میگویند) دور شود تا او بتواند در آنجا بنشیند و گرم شود و این کار در حیات پدر البته ممکن نبود ، بالاخره روزی پدر در گذشت ، در همان لحظه که میخواستند جسد را از اطاق خارج کنند ، پس بجای اینکه در مراسم تشییع شرکت کند و زیر جنازه پدر را بگیرد ، بلافاصله از جای خود به کنار بخاری پرید و بر تخته پوست پدر بنشست و اشاره به جسد پدر - که از اطاق خارجش میکردند - نمود و گفت : « د برو ، که کنجو خالی شده و این عمق عاطفه او را در برابر مرگ پدر نشان می‌داد !

کشور چکوسلواکی پدید آمد و اودیگر بکشور خود بازنگشت و در ۱۳۳۰ تبعه دولت ایران شد. من شخصاً بارها مطلبی را به زبان فارسی دیکته میکردم و او با ماشین تحریر بزبان فرانسه آنرا ترجمه و تحریر میکرد بدون اینکه احتیاج به پیش‌نویس و پاک‌نویس داشته باشد. زبان آلمانی و عربی برایش مثل آب خوردن بود، همه اینها که گفتم در تصدیق‌های او هم نوشته شده بود و چه دلیلی ازین بالاتر که دانشگاه اکسفورد در ۱۳۳۵ برای تألیف دیکسیونر زبان مندائی، او را انتخاب کرد. او از جمله کسانی است که تقی‌زاده در باب او گفته بوده در دنیا کم‌نظیر است.

ماتسوخ را بدانشگاه آوردند که کرسی زبانهای سریانی درست کنند، نشان باین نشانی که ۱۰ سال این کرسی تشکیل نشد که نشد و سالها ماتسوخ در کتابخانه دانشکده ادبیات باهفتصد هشتصد تومان حقوق، کتابها را جابجا و خاکگیری میکرد.

يك وقت ما مقاله‌ای ازو چاپ کردیم در مجله دانشکده ادبیات تهران - تحت عنوان «زبان آرامی در دوره هخامنشی»، مطلبی بود که مطمئن هستم کمتر کسی در ایران از آن چیزی فهمید. حتی خود من که مدیر داخلی مجله بودم ندانستم چه چاپ میکنم! یکی دو ماه گذشت. از دانشگاه برلن غربی نامه‌ای بنام ماتسوخ رسید که «استاد عزیز، ما مقاله شما را خواندیم، مایل به همکاری با شما هستیم، چه به احاطه شما بر مسائل زبانهای قدیم آسیای میانه آگاه شدیم. اگر مایل هستید موافقت خود را اعلام کنید».

ماتسوخ جواب مساعد داد، بلافاصله نامه‌ای از آلمان رسید که دیارتمان زبانهای قدیم خاورمیانه را به شما میسپاریم، فلان مبلغ بودجه دارد، فلان مقدار کتاب دارد، فلان تعداد شاگرد دارید (از انگلیس و فرانسه و افریقا و امریکا و هلند و...) ساعت درس شما از روز فلان شروع میشود، این بلیط هواپیما برای خود شما و خانواده شما، فلان آپارتمان متعلق به شماست، به برلن حرکت کنید، و تاریخ حرکت خود را اعلام دارید».

فقط لازم بود شما در دانشگاه تشریف داشتید و ملاحظه میکردید مخالفت دستگاههای اداری و کارگزینی ما را با رفتن ماتسوخ به آلمان، که ما بشما احتیاج داریم، و ممکن نیست، و موافقت نمیشود و چه و چه و چه... معلوم بود که جواب ماتسوخ چه بود و امروز ماتسوخ از بزرگترین استادان متبحر این رشته تحقیقات در اروپا و بلکه دنیاست.

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم روزی شوی به حال من آگه که نیستم

وزارت فرهنگ و هنر با کمال حسن نیت، از اهل تاریخ و آنها که مثل مخلص بحق یا ناحق نان تاریخ را میخورند دعوت کرد که در کنگره شرکت کنند. متأسفانه بیش از ۱۳ جواب باو نرسید که این جوابها از يك استاد علوم اجتماعی، يك استاد جغرافی، يك استاد باستانشناسی، يك سرهنگ ارتش، يك استاد دانشسرای عالی و چند تن معلم و محقق علاقه‌مند غیر دانشگاهی بود و از دیارتمان تنها دو جواب رسید که متأسفانه این دو تن - بنده و دکتر اسمعیل رضوانی - هم استاد نبودیم! چه‌همانطور که بنده گفته‌ام، امثال ما استاد شده دست جناب یغمائی و مجله یغما هستیم نه کارگزینی دانشگاه و در دانشگاه در واقع «استاد بیر» حساب

میشویم ! یعنی چوب استادی میخوریم و نان دبیری را ! همان حقوق و رتبه‌ای که وزارت مرحوم «فرهنگ قدیم» بما داده است هنوز متکفل معاش ماست ۱ .

من نظر بدانشگاه تهران ندارم . بیشتر دستگاه‌های مملکتی از جهت تاریخ کوتاهی کرده‌اند ، هنوز در وزارت آموزش و پرورش در بعض کلاسها درس تاریخ و جغرافی و علوم اجتماعی يك نمره دارد و يك ساعت است و شاگرد با ۲۵/۰ نمره میتواند بکلاس بالاتر برود . ما میدانیم که تاریخ ایران را باید در ایران خواند و در ایران تدوین کرد تا بتوان يك تاریخ صد درصد ملی مناسب وضع ایران تدریس کرد ، چهارسال پیش ، دانشگاه بزرگ پهلوی ، وقتی معلم تاریخ میخواست در روزنامه کیهان و اطلاعات چنین اعلان کرد :

«... بخش تاریخ دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه پهلوی احتیاج به يك تن استادیار تاریخ بطور تمام وقت دارد که دارای شرایط زیر باشد :

الف : دارا بودن درجهٔ دکترا در تاریخ از یکی از دانشگاههای امریکایی یا اروپایی ... حقوق تمام وقت استادیاری ماهانه در حدود ۴۰ هزار ریال خواهد بود...» .

این آگهی درست در همان روزهای چاب میشد که بنده وامثال بنده در زیرزمینهای دانشکدهٔ ادبیات ، گرد و خاک کتابهای کهنه را میخورديم و مادهٔ الامواد دانشیاری دیگران را فراهم میآوردیم و کوشش میکردیم که بینیم فی‌المثل آیا نام کوروش ، در کتب بدون فهرست تاریخ طبری و الکامل و العبر و مروج الذهب و البده و التاريخ و ترجمهٔ طبری و فارسانه و سنی ملوک الارض و الانبیاء و تفسیر ابوالفتوح و آثار الباقیه و آثار البلاد و نزهة القلوب و تاریخ گزیده و روضة الصفا و حبیب السیر و لب‌التواریخ و غیر آن آمده است یا خیر ۲ و چگونه آمده و چه مطالبی دارد ؟ و حال آنکه در همان روزها مالغ هنگفت حق‌التألیف به استادان تاریخ دانشگاه کمبریج پرداخت میشد که تاریخی نویسند که در نقشهٔ بزرگ صفحهٔ اول آن خلیج فارس را به Caspian Sea معرفی کرده و نشان داده است ۳ . جای مجدالاسلام خالی که دو بیته را که در وصف محمد تقی خان سپهر خوانده بود ، اینک در مناقب تاریخ نویسان کمبریج تکرار کند ۴ .

امروز دستگاههای فرهنگی و تحقیقی مملکت که خود را مواجهه بابرگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله می‌بینند بسیار کوشش می‌کنند که در برابر حق‌التألیفهای قابل توجه ، گروه کثیری را وادارند تا کتابهای تاریخی متناسب با این جشنها را تدوین کنند ، اما باید گفت که متأسفانه

- ۱- یابو قول رفیعمان دکتر سید جعفر سجادی ، برندهٔ جایزهٔ کتابهای سلطنتی مصطلحات فلسفه ، از رتبه ۹ و ده دبیری استادیار شدن در حکم «چیزی زیر صفر رفتن» است .
- ۲- این مقاله در ۷۰ صفحه ابتدا در مقدمهٔ ذوالقرنین یا کوروش کبیر (چاپ سوم ۱۳۴۲ و چاپ چهارم ۱۳۴۵) تحت عنوان «کوروش در روایات ما» به چاپ رسیده و سپس در مجلهٔ بررسیهای تاریخی شمارهٔ ۵ سال ۲ (۱۳۴۶) نقل شده است ... ۳- رجوع شود بمقاله‌ای که آقای محمدعلی جاوید در شماره‌های اخیر مجله خواندنیها نوشته است .
- ۴- رجوع شود به آسیای هفت‌سنگه تألیف نگارنده ص ۳۸۶

این کمکهای مادی دیر داده میشود ، سالهای سال به غفلت گذشت و کسی را تربیت نکردند که آماده برای ادای وظیفه در چنین روزهایی باشد و امروز ناچار فارغ التحصیلان «یونیورسیتیه چهار کلاسه پاریز» و محققان «نان خود خورده و چرخو برای ملافتح الله ریسیده» زواره و بیرجند باید از این گردنه بلند و ازین گذار «نعل اشکن» بالا روند و بار را بمنزل رسانند که البته «جوپا گذار» است و کار مشکل .

حتی یکی از جوایز سلطنتی برای نمونه نصیب کتابهای تاریخ درین ده ساله نشده است و تنها کتاب دره نادره چنین جایزه ای گرفت که آنهم از نقطه نظر ادبی و عربیت آن بود نه تاریخی بودن آن و تازه سهمی از آن را هم باید صرف تعمیر گور میرزامهدی خان استرآبادی کرد و ربطی به امروزیها ندارد .

برای اینکه تصور نشود که قصد دارم حق شناسی کنم و خدای نکرده تنها گروههای تاریخ را مطمح انتقاد قرار دهم ، باید اشاره کنم ، که در بیشتر قسمتهای کارهای دانشگاهی ما کار به همین روال بوده است .

ما شاگردان اول دانشگاه را به دهات فرستادیم که معلمی کنند و رددگان کنکورها را بخارج فرستادیم آزادی دادیم که هر جور بخواهند و هر چه بخواهند بخوانند و تحصیل کنند ، و امروز هیچ چاره ای نداریم جز این که این گروه دوم را بر سر گروه اول بگویم و غوغای « کهنه و نو » و « دیروزی و امروزی » و « بیرو جوان » و امثال آن ایجاد کنیم .

درست ۵ ماه قبل بود که پیشنهاد دانشیاری فاضلی چون دکتر سید جعفر شهیدی را به کارگزینی دانشگاه تهران دادند ، (البته بعد از ۲۰ سال تدریس و تحقیق و اداره لغت نامه دهخدا و هشت سال معلمی به علت تبصره کذائی و جرم بیش از ۳۵ سال نفس کشیدن) و معاون وقت دانشگاه تهران زیر این پیشنهاد نوشت : « تأمل شود » ۲

۱- باری در مثل مناقشه نیست و معذرت هم روی گناه را سفید نمیکند ، اما ناچار به توضیح هستم که : چارپاداران دهات ، در عرض سال از گاه و جو چارپا می دزدند و چون قافله راه افتاد و حیوان بار بر پشت میان راه ، پای گردنه و گذار رسید ، آنوقت به فکر مراقبت از بارکش خود می افتند ، نیم منی جو از سر بار بر میدارند و پیش او میریزند ، معنیش اینست که « بخور و ازین گردنه بالا برو » البته میدانیم که کار بر وفق مراد نیست و بارکش ناچار پا خواهد دزد ، و گرنه بنا به مثل مشهور باید «اسب را یک عمر جو بدهند که یک روز به کار آید»!

۲- ما در زیر نامه های اداری همه گونه عبارتی مثل «طبق مقررات اقدام شود» و برابر مقتضیات عمل شود... دیده و شنیده بودیم ، اما این عبارت بسیار تازه بود ، سیوطی در کتابهای خود گاهی مینوشت « فلیتأمل » ولی بلافاصله وجه تأمل را نشان میداد اماماعوان آنروز دانشگاه هنوز وجه تأمل را نشان نداده ، و همچنان تأمل را ادامه میدهند . لابد میخواهند چندان تأمل کنند که عنوان استادی را خدای نکرده در همان جائی بکار ببرند که جناب صالح برای مرحوم دکتر عبدالرحیم نجات بکار برد ! هر چند من میدانم که به قول دکتر بحر العلومی « بدون استاد شدن ، هم میشود مرد و هم میشود زندگی کرد » .

نه گل نه لاله درین خارزار می ماند دویدنی به نسیم بهار می ماند
زاله و گل این باغ و بوستان صائب به باغبان جگر داغدار می ماند

با همه اینها وقتی انقلاب آموزشی دانشگاه را خواستند اجرا کنند، هیچ راهی نداشتند و از تنگی قافیه ناچار شدند همین مرد «قابل تأمل»، را به «ریاست گروه آموزشی زبان و ادبیات عرب» در دانشکده ادبیات انتخاب کنند!

برای تصحیح يك متن هزار ساله تاریخی فارسی پارمنت رقیب دانشمند خارجی را می کشیم و حق التألیف هم می پردازیم، اما کتاب چاپ شده بی نظیر ۱۰۰۰ صفحه‌ای «ایران بعد از اسلام» زرین کوب را، شش سال تمام در انبار می گذاریم و از نشر آن غافل می مانیم که سندهزینه آن نگذشته است، و این عجیب نیست، عجیب تر از آن آنست که تذکره هفت اقلیم را مرحوم اقبال دهها سال پیش چاپ کرد و حتی صحافی هم شد اما امروز که استخوانهای اقبال هم خاک شده است، هنوز این کتاب چاپ شده حاضر و آماده از زیر خاکهای انبار کارپردازی وزارت معارف قدیم بیرون نیامده و خوراک موشان است.

امروز دکتر مهدی فروغ رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک باید بار آموزش همه مؤسسات هنری وزارت فرهنگ و هنر را بکشد، اما چه توان کرد که مقررات اداری اجازه نمی دهد رتبه ۱۰ دبیری او بعد از سی سال سابق خدمت «صد درصد فرهنگی و آموزشی» در مدارس عالی، حتی به استادیاری تبدیل شود و او از سلك دبیران «فولکس واگنی» ۱ به جامعه کادر آموزشی دانشگاه درآید. حال آنکه همین امسال باید زیر ورقه لیسانس دهها جوان فارغ التحصیل هنر کده هنرهای دراماتیک را به عنوان رئیس دانشکده امضاء کند و ۲۵ استاد (یکی مثل دکتر هشترودی) در دانشکده او به تدریس اشتغال دارند.

امثال این جمع دردانشگاه و مؤسسات عالیه فراوان است و جرمشان اینست که يك روز سنشان کمتر از ۳۰ سال بود، و يك روز بیشتر از ۳۵ سال. لابد تعجب خواهید کرد که چگونه بوده است این حکایت، اکنون بشنوید:

مطابق قانون اساسی دانشگاه، ماده دهم آن، «استاد دانشگاه نباید کمتر از ۳۰ سال داشته باشد و درجه علمی او را شورای عالی دانشگاه باید لااقل دکتری یا معادل آن تشخیص دهد» اما در سال ۱۳۴۲ ناگهان تبصره‌ای به قانون دانشگاه چسبید که «کسانی میتوانند به دانشیاری دانشگاه برسند که سنشان از ۳۵ سال تجاوز نکرده باشد». حالا متوجه شدید که تقصیر دکتر خوانساری که در ۱۳۲۴ استاد فلسفه بود و هنوز به استادیاری هم قبولش ندارند چیست؟ يك وقت کمتر از ۳۰ سال داشتن جرم است و يك روز بیش از ۳۵ سال نفس کشیدن گناه شمرده میشود، گویا ناصرالدین شاه از عمویش فرهاد میرزا پرسیده بود: «شاهزاده والا، در دوران خاقان مغفور شما خوش تر میگذشت یا امروز؟ جواب داد: هیچکدام قربان، چه آنروزها که ما بی ریش بودیم، ریشدار میخواستند و اکنون که ریشمان درآمده بی ریش میپسندند!

اما تصور نکنید که در همان ایام قانون گذاری و سخت گیری سن و سال باز هم کارهایی

۱- اصطلاح دبیران «فولکس واگنی» را برای آن طبقه از دبیران قرار داده‌ام که در دوران ترمیم درخششی، اضافات رتبه ۷ و ۸ و ۹ را یکجا گرفتند و چون «گنج باد آورده» و غیرمنتظر بود، دبیران تهران برای نجات از تاکی سواروی، فولکس سوار شدند و دبیران شهرستانها دوجرخه‌ها را تبدیل به احسن کردند. ۲- سالنامه دانشگاه طهران ۱۳۳۵

نشده بوده است ، لطفاً باین تصویرنامه توجه کنید :

« هیئت وزیران در جلسه مورخ ۴۲۷۷۸ ... تصویب نمودند :

ماده واحده ، به وزیر فرهنگ اجازه داده میشود که تا مدت ۲ هفته از تاریخ ابلاغ این تصویرنامه ، دانشمندانی را که در رشته‌های فلسفه و حکمت قدیم و فروع مختلف فقه اسلامی و علوم عربی و ادبی مقام شایسته دارند و لااقل تا پنج سال در دانشکده‌های کشور به تدریس این مواد اشتغال داشته‌اند ... به سمت دانشیاری منصوب نماید ... نخست‌وزیر»

چو لطفش آید پتیاره زمانه هباست چو قهرش آید اقبال آسمان هدر است
شاید تعجب کنید که بیشتر معلمان سابقه‌دیده دانشگاه وقتی ازین تصویرنامه خبر شدند که مدت آن منقضی شده بود فقط تنی چند امثال هم ولایتی‌های « شیخ چهارصفر » از این تصویرنامه زیر جلی به نوائی رسیدند ، اما کسانی مثل بدیع‌الزمانی کردستانی، لاله‌های حسرتی ،^۱ این باغ شدند .

روزی هم که شکایت باین و آن بردند و کسانی چون مرحوم دکتر نجات ، تا کارشان از شوراهم بگذرد جان بر سر این کار نهادند ،^۲ زیر اسر و کارشان را به دست هیئت‌هایی بنام شورای گروه و شورای مدیران گروه و شورای دانشکده و شورای دانشگاه و هیئت ممیزه و هیئت امناء و شورای مرکزی دانشگاهها و امثال چنین هیئت‌هایی سپردند که اینان هم (جز یکی دو تن) مرکب بودند از همان کسانی که آن قوانین را تهیه کرده بودند و در واقع همان داستان شکایت پشه بود بدر گاه سلیمان ، چنانکه مولانا گفته بود :

پشه آمد از حدیقه وز گیاه از سلیمان نبی شد دادخواه ...
پس سلیمان گفت ای انصاف جو داد و انصاف از که میخواهی بگو
ای عجب در عهد ما ظالم کجاست کوناه اندر حبس و در زنجیر ماست
چونکه ما زادیم ظلم آنروز مرد پس به عهد ما که ظلمی پیش برد؟ ...
گفت پشه داد من از دست باد کو دو دست ظلم بر ما برگشاد
ما ز ظلم او به تنگی اندریم با لب بسته از خون میخوریم ...

۱- لاله حسرتی ، لاله‌ای است که در کوهستانها می‌روید ، منتهی در پاییز ، و رنگش سفید است . در کوهستان ما می‌گویند ، او هم مثل سایر لاله‌ها ، دخترکی بوده که در بهار عروسی بخواب رفته ، و وقتی از خواب بیدار شده که خزان رسیده بوده است و ازین سبب غازه عروس بهاری را بر چهره ندارد و رنگش سفید و مهتابی مانده است و تا بخواهد بدنیا بختدد ، کفن برف چهره او از پوشانده است . ۲- روزی که دکتر نجات ، مؤلف «عول و تمصیب» با کفن دبیری و در آرزوی استادی بخاک رفت ، آقای دکتر صالح رئیس دانشگاه زیر آگهی فوت او با عبارت «مرگ استاد محترم دانشکده الهیات» اظهار تاسف کرد و من همانروز گفتم :

در مرگ نجات ، ای جنای صالح الحق که دهان دوستدارش بستی
زیر القاب جلیل « استادی » را بر دامن اعتبار کارش بستی
« آبی که به زندگی ندادی به حسین چون گشت شهید بر مزارش بستی»

بانگ زد آن‌شه که ای باد صبا
 باد چون بشنید آمد تیز تیز
 پشه بگرفت آن زمان راه‌گریز
 باش تا بر هر دو من رانم قضا
 گفت: ای‌شه، مرگ من در بود اوست
 خود سیاه این روز من از دود اوست
 او چو آمد ، من کجا یابم قرار
 که بر آرد از نهاد من دمار

شاید تعجب کنید که اکنون شش‌هفت سال است که دانشگاه تهران بدون قانون خاص به‌کار خود ادامه می‌دهد و آئین‌نامه‌ای که هیئت دولت برایش نوشته هنوز در مجلسین تصویب نشده ، با همه اینها ، چرخها همچنان می‌گردد و بکار خود ادامه می‌دهد با سیستمی مرکب از قدیمی و نو

مسأله «فول‌تایم» و تمام وقت که برخی به شوخی آنرا «بول‌تایم» گفته‌اند هم‌گرهی از کارها نگشود ، فول‌تایم کسی است که تمام وقت خود را صرف کار خود کند نه اینکه تمام وقت را در پشت میزی بزرگ در يك اطاق گروه بنشیند و ناچار حرفهای بیخود بزند، چنانکه يك وقت آقای نصرالله فلسفی که در گروه فول‌تایم نشسته بود بشوخی گفت : « لا اقل يك دست ورق بازی همراهان بیاورید تا بلکه بتوانیم رامی بازی کنیم »!

علاوه بر آن برخی از آنها که فول‌تایم شدند باز هم به عناوین مختلف به قول مولانا و همچو روبه سوی دنبه می‌روند ، اغلب کارهای دیگر خود را دارند و از دست ندادند و مثل مرحوم دکتر عمید شدند : گویند ، وقتی از مجلس قانونی گذشت که «کسی نمیتواند از ۲ جا حقوق بگیرد» اما دکتر عمید گفت : این قانون شامل من نمیشود ، زیرا من از ۲ جا حقوق نمیگیرم بلکه از چهار پنج جا حقوق میگیرم و قانون در چنین موردی تصریح ندارد !

بعقیده من ، آنکه روزی شش ساعت در دانشکده می‌نشیند و بخشنامه امضاء می‌کند فولتایم نیست و به قول سعدی «وقت ضایع میکند» ، فولتایم مرحوم بهمنیار بود که در رختخواب بیماری هم کتاب می‌خواند و جواب سؤالات محصلین را میداد و دکتر هوشیار بود که پس از یکساعت درس اقلًا دو ساعت ارسطووار اطراف ساختمان دانشکده قدم میزد و اصرار داشت که چیزی به مغز سه چهار تن همراهان فرو کند .!

باز گو از نجد و از یاران نجد ، دانشگاه با همه غفلتی که در امر تاریخ کرده‌است ، باز هم بایکی دواستاد پرکار و دلسوز صالح‌ترین مرکزی است و بهترین جایی است که باید پیشقدم شود و سازمانی اصیل و مرکزی پرکار و وسیع برای تحقیقات و تنبئات تاریخی فراهم آورد . هیچکس و هیچ‌جا جز دانشگاه تهران صالح برای چنین کاری نیست .

۱- بخاطر دارم ، غروبی برق کلاس خاموش و کلاس تاریک شد و با اینکه بیش از ده دقیقه باقی نمانده بود ، همه گمان داشتیم که دکتر هوشیار کلاس را تعطیل می‌کند ، اما برخلاف تصور دیدیم ، جناب استاد دوقران از جیب مبارک در آورد و به یکی از دانشجویمان داد که برود شمع بخرد و بیاورد و او رفت و خرید و آورد و دکتر در غروب نیمه تاریک در پرتو شمع درس خود را ادامه داد .

هر جا که سیر کردیم ، جایی چو دل ندیدیم

با این همه کدورت باز این خرابه جایی است!

ضرر را از هر جا بگیرند منفعت است ، باید همه کسانی که بهر طریق در امر تاریخ واردند در این مرکز فراهم آیند و با متد و روش صحیح کار خود را بر طبق مقررات و پیشنهادهای این مرکز ادامه دهند تا از کارهای زائد و تکراری و خارج از اصول علمی خودداری شود .

امروز دستگاههای فرهنگی و نظامی و سیاسی ، خوب متوجه شده اند که تنها تحقیق دقیق در تاریخ طولانی گذشته ماست که کارنامه ۲۵۰۰ ساله را تسجیل میکند . مرکز تحقیقات تاریخی ایران باید يك بایگانی ملی (آرشیو ملی) پدید آورد و عکس همه اسناد و آثار تاریخی یا اصل آنها را در اختیار داشته باشد .

کار دانشگاهی تاریخ منحصر به پنجاه شصت ساعت تدریس تاریخ در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی و دانشکده الهیات و چند مؤسسه کوچک دیگر نباشد . باید دهها کلاس اختصاصی در هر گوشه دانشگاه وجود داشته باشد و متخصصان در رشته های مختلف تاریخ بتدریس پردازند و دانشجویان داخلی و خارجی مجاز باشند که واحدهای درس آنها را اختیار کنند ، این ۵ واحد درس تاریخ پیش از اسلام ۵ واحد بعد از اسلام و سه چهار واحد دوره مغول و صفوی و قاجار دردی دوا نمیکند ، تاریخ ایران اشخاص متخصص و وارد میخواهد که هر کدام در يك دوره کوتاه از تاریخ مثلا دوره ماد ، دوره هخامنشی ، دوره اشکانی و دوره مغول و امثال آن سند و به قول فرنگیها «توربته» باشند . حتی زمان آل مظفر و سربداران هم متخصص میخواهد . باید کسانی باشند که در يك زمان یا يك موضوع از تاریخ ایران سندیت داشته باشند . عیب است که ما کتیبهای در جایی ببینیم و برای خواندن آن ناچار باشیم آنرا بخارج از ایران بفرستیم . تاریخ نظامی ، تاریخ اقتصادی ، خطوط قدیم ، خطوط اسلامی ، منابع تاریخی و دهها موضوع دیگر ، استاد متخصص میخواهد .

چرا ما نباید درسی تحت عنوان تاریخ دولتهای همسایه داشته باشیم ؟ تاریخ ترکیه و عراق و پاکستان و افغانستان را حتماً باید اشخاص متخصص و آگاه ، بتفصیل درس بدهند ، منتهی دانشجوی آزاد باشد و هر کس خواست برود و آن درس را ببیند . تواریخ محلی چه میشود ؟ اگر کسی تخصص در تاریخ فارس و یا آذربایجان و کرمان و خراسان داشته باشد ، تا چه حد در روشن کردن گوشه های تاریخ مملکت توفیق خواهد یافت ؟ علم ادیان و شناسائی اصول عقاید اجتماعی و سیاسی در گذشته و حال ، احتیاج به متخصصانی دارد که متأسفانه جای آنها در محیطهای تحقیقی ما امروز خالی است .

جامعه ما نیاز بسیاری به آشنایی با احوال گذشته خود و رجال و بزرگان فرهنگ ایرانی دارد و تحقیق در این مسائل ، برای ملت ایران در حکم تجدید حیات است و لازم است و ضروری همچنانکه مؤلف کشف الظنون گفته است :

« غرض از تاریخ اطلاع بر احوال گذشته است ، و فایده آن عبرت گرفتن و پند یافتن از احوال گذشتگان ، و تحقق ملکه تجربه به وسیله اطلاع بر تغییرات زمان ، و در واقع عمر دوباره است . »